

"از فراق تا ظفر"

قسمت دوم: راهنمایان جهنم

اکنون در این قسمت وکیل برای دیدار شاه، عزم خود را جزم می‌کند و چون در آتش عشق می‌سوزد، سختی‌های راه را به جان می‌پذیرد. و این‌جا از زبان وکیل می‌گوید جان من دارد به آن سوی می‌رود گر چه که به نظر ذهن، معشوق سنگ‌دلی می‌کند.

گرچه دل چون سنگِ خارا می‌کند
جان من، عزمِ بخارا می‌کند
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۶

بیتی در تیتیر "پرسیدن معشوق از عاشق که کدام شهر را خوشتر یافتی؟" نشان می‌دهد محل دیدار و وحدت با خدا این چاهِ ذهن است. این بیت راه رسیدن به فضای حضور یا بهشت و سختی‌های آن را بیان می‌کند.

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه
جَنّت است، آرچه که باشد قعرِ چاه
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۱

و به دنبال آن در قسمت تأثیر ناصحان و راهنمایانِ کاذب یا ملامتگران در اصرار به رجوع نکردن وکیل به پیش شاه، مولانا ابیاتی دیگر آوردند:

چون بخارا می‌روی دیوانه‌یی
لایق زنجیر و زندان خانه‌یی
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۴

و عاشقِ داستان یا وکیل نیز به بهترین شیوه پاسخ ملامتگران را می‌دهد:

سخت‌تر شد بند من از پندِ تو
عشق را شناخت دانشمندِ تو
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۱

و می‌گوید که من به تهدیدهای شما وقتی نخواهم گذاشت:

تو مکن تهدید از کُشتن که من
تشنه زارم بخونِ خویشتن
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۳

در دو بیت بعد می‌گوید که به تهدیدات شما توجهی ندارم و حتی از خشم معشوق به عنوان مراد نام می‌برد و می‌گوید: از این‌که با او مکر کرده‌ام، سخت عذرخواه و پشیمان هستم.

من پشیمانم که مکر انگیزختم
از مراد خشم او بگریختم
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۹۴

و اینک به قصهٔ مسجدِ مهمان‌کش می‌رسیم. شبیه دو قصهٔ قبل همان اشارات را به شیوه‌ای دیگر دارند. از ملامت‌کردن اهل مسجد شروع می‌شود که آن‌ها به مهمان می‌گویند: ما خیرخواه تو هستیم و در راهنمایی ما خیانتی وجود ندارد.

بی خیانت این نصیحت، از و داد
می‌نمایمت، مگرد از عقل و داد
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۴۵

و مهمان با اظهار بیزاری از کام‌های این دنیایی، تا حدودی سرزنش‌کنندگان را ناامید به ادامهٔ گفت‌وگو می‌کند.

گفت او: ای ناصحان من بی ندَم
از جهان زندگی سیر آدم
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۴۶

از این جهت در قصهٔ کوتاهِ دیگری، جالینوس را مثال می‌زند که سخت به کام‌های این جهانی چسبیده بود و مراد از چیزهای این جهانی می‌خواست:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۰
آنچنانک گفت جالینوس راد
از هوای این جهان و از مراد

که ادامه دارد. می‌گویند جالینوس گفته بود من راضی هستم نیم‌جانی از من باقی بماند، گرچه در شکمِ قاطری باشم و از آن‌جا سوراخی پیدا کنم تا جهان را ببینم. و مولانا با طرح چنین داستانی کام‌های این دنیایی را راهنمایانی به سوی دوزخ معرفی می‌کنند.

—آقای کمال از سنندج